

حج پیامبر (ص)

(۲)



کازم مدیر شانه چی

بخش نخست این مقاله حاوی مطالبی سودمند درباره «چگونگی حج گزاری پیش از اسلام و پس از آن»، «تفاوت‌های حج جاهلی و حج اسلام»، «حجة الوداع»، «خطبه پیامبر ﷺ در منا و عرفات»، «حدیث حج النبوی ﷺ» و... بوده که در شماره ۲۶ نشر یافت، هم اینک دو مین قسمت از آن تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود:

رجال مشترک در طرق حدیث

۱ - «معاویة بن عمار الدهنی الکوفی (و دهن من قبيلة بجيلة) كان وجهاً من أصحابنا و مقدماً كبير الشأن، عظيم المنزلة، ثقة و كان أبوه عمارة ثقة العامة وجهاً... روى معاوية عن الصادق و الكاظم عليهما السلام و لهما كتب. روى عنه ابن أبي عمير و محمد بن سكين و مات معاوية سنة خمس و سبعين و مائة» (نجاشی).

۲ - «ابن أبي عمير، زياد بن عيسى الأزدي، بغدادی الأصل و المقام، لقى أبا الحسن موسى و سمع منه أحاديث و روى عن الرضا عليه السلام، جليل القدر، عظيم المنزلة فينا و عند المخالفين».

سپس اضافه می‌کند که: جاحظ پیشوای علوم ادب عربی از وی نقل می‌کند.

ابن ابی عمیر مدتی در زمان هارون الرشید در حبس بسر برد؛ زیرا از او می‌خواستند تا



شغل قضاوت را قبول کند و او امتناع می‌کرد. بعضی نیز علت حبس را این‌گونه بیان کرده‌اند که: حکومت از او می‌خواست تا محل اختفای شیعه و اصحاب موسی بن جعفر رضی الله عنه را فاش کند اما او نپذیرفت و تازیانه‌اش زدند.

بعضی گفته‌اند مأمون وی را حبس کرد تا قضاوت یکی از بلاد را بپذیرد. از بعضی روایات چنین استفاده می‌شود که وی چهار سال در حبس زیست و کتابهایش که خواهرش زیر خاک پنهان ساخته بود، نابود شد. بنابراین از حفظ، حدیث نقل می‌کرد و لذا اصحاب ما نسبت به مراسیل او اطمینان دارند. کتب زیادی تألیف کرده است که ابراهیم بن هاشم از او نقل می‌کند. وفاتش در سال ۲۱۷ هجری بوده است (نجاشی).

شیخ در فهرست می‌نویسد:

«كَانَ مِنْ أَوْثِقِ النَّاسِ عِنْدَ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ وَ انْسَكَهُمْ نُسْكَاً وَ أَوْرَعَهُمْ وَ أَعْبَدَهُمْ»،
کشی می‌گوید: «أَجْمَعَتِ الْعِصَابَةَ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يُصَحُّ عَنْهُ وَ الإِقْرَارِ لَهُ بِالْفِقْهِ».

رجال حدیث در نقل کلینی

- ۱ - «فَضْلُ بْنُ شاذَانَ، الأَزْدِيُّ النَّيْشَابُورِي، أَحَدُ أَصْحَابِنَا الفُقَهَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ لَهُ جَلَالَةٌ فِي هَذِهِ الطَّائِفَةِ وَ هُوَ قَدْرُهُ أَشْهُرُ مِنْ أَنْ نَصِفَهُ، لَهُ كُتُبٌ» (نجاشی).
- ۲ - مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، يُكْنَى أَبَا الْحَسَنِ».

نیشابوری، خود از ائمه نقل حدیث نکرده است (رجال شیخ).

کشی نوشته است: عبدالله بن طاهر (امیر نیشابور از سلسله طاهریان)، فضل بن شاذان را از نیشابور نفی بلد کرد و این محمد بن اسماعیل کسی است که از وی زیاد روایت نموده، چون اوست که بلاواسطه احوال فضل بن شاذان را نقل کرده است.

اقول: ملازمت محمد بن اسماعیل با فضل بن شاذان که از فقهای بزرگ شیعه بوده و از سوی دستگاه حاکم زمان طرد شده بود، دلیلی است روشن بر مدح او. تشیع وی نیز از ملازمتش با فضل و نیز بسیار روایت کردن حدیث از او، به‌طوری‌که بسیاری از روایات فضل بن شاذان در کافی توسط وی نقل شده، آشکار می‌گردد.

بنابراین وجود وی در سلسله سند به‌عنوان «امامی، ممدوح» حدیث را در شمار احادیث «حَسَن» (به اصطلاح امامیه) قرار می‌دهد. در ضمن، طبق عقیده قدامی اصحاب، احادیث

کتاب اربعه به خاطر محفوف بودن به قرائن دالّ بر وثوق، در شمار احادیث صحیح است و این که حدیث را حسنه گفتیم، طبق اصطلاح متأخرین است.

و اما طبق طریق دیگر کلینی، که به ترتیب: معاویه بن عمار و ابن ابی عمیر و سپس ابراهیم بن هاشم و پسرش علی بن ابراهیم باشند، چون درباره دو شخصیت اول سخن رفت، فقط به ابراهیم بن هاشم و علی بن ابراهیم می پردازیم:

۱- ابراهیم بن هاشم القمی؛ نجاشی می گوید: اصل وی کوفی بوده و به قم منتقل گردیده است. سپس از کندی نقل می کند که ابراهیم شاگرد یونس بن عبدالرحمن بوده که او از اصحاب حضرت رضا بوده است. و ضمن ردّ این سخن می نویسد: «اصحاب ما می گویند وی اولین کسی است که احادیث نقل شده توسط کوفیان را در قم منتشر ساخت. وی را کتبی است که پسرش علی بن ابراهیم از او نقل کرده است.»

اقول: گرچه علمای رجال در مدح و قدح وی مطلبی نیاورده اند ولی اعتماد قمی ها به وی و نقل حدیث از او و نیز وجود وی در شمار سلسله سند بسیاری از احادیث کافی، بهترین شاهد بر وثاقت اوست و لذا علامه در کتاب «المختلف» و طبق نقل محقق بحرانی، جماعتی دیگر او را توثیق کرده اند.^۱

ابو علی کربلایی در «منتهی المقال» آورده است:

«قَالَ جَدِّي جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعَدُّونَ أَخْبَارَهُ فِي الصَّحَّاحِ».

سپس اضافه می کند که: اعتماد و نقل ثقة بزرگوار؛ یعنی علی بن ابراهیم از ایشان و همچنین اعتماد ثقة الاسلام کلینی به وی، با این که قریب العهد به اوست و همچنین نقل و اعتماد سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر جمیری و محمد بن یحیی و دیگر آجلاء از او و نیز وجود وی در شمار مشایخ اجازه، دلیل بارزی است بر وثاقت او.

۲- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ الْقُمِيِّ، أَبُو الْحَسَنِ، ثِقَةٌ فِي الْحَدِيثِ، ثَبَتٌ، مُعْتَمَدٌ، صَحِيحُ الْمَذْهَبِ، سَمِعَ فَاكْثَرَ وَ صَنَّفَ كُتُبًا، وَ أَضْرَفَ فِي وَسْطِ عُمُرِهِ»^۲ (نجاشی).
چنانکه ملاحظه می شود طریق دوم کلینی، اگر در شمار صحیح نباشد لا اقل حسن است.

طریق شیخ طوسی

۱- «يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ حَمَّادِ الْأَنْبَارِيِّ السَّلْمِيُّ، أَبُو يُوسُفٍ... اِنْتَقَلَ إِلَى بَغْدَادٍ وَ كَانَ



ثِقَّةٌ صَدُوقًا، لَهُ كُتُبٌ»، (فهرست شیخ).

«ثِقَّةٌ مِنْ أَصْحَابِ الرَّضَا وَ الْهَادِيِّ وَ الْعَسْكَرِيِّ»، (رجال شیخ).

نجاشی نیز پس از نقل خبر انتقال وی به بغداد می‌نویسد: «وَ كَانَ ثِقَّةً، صَدُوقًا» و

سپس تألیفات وی را می‌شمارد.

۲ - «إِنَّ مَحْبُوبَ؛ حَسَنُ بْنُ مَحْبُوبِ السَّرَادِ، وَ يُقَالُ لَهُ الزَّرَادُ، كُوفِيٌّ، ثِقَّةٌ». ۳

«وَ كَانَ جَلِيلُ الْقَدْرِ وَ يَعْدُ فِي الْأَرْكَانِ الْأَرْبَعَةَ فِي عَصْرِهِ»، (فهرست شیخ).

«كُوفِيٌّ، ثِقَّةٌ مِنْ أَصْحَابِ الرَّضَا»، (رجال شیخ).

«أَجْمَعَ أَصْحَابُنَا عَلَى تَصْحِيحِ مَا يُصَحِّحُ عَنْهُ وَ أَقْرَبُوا لَهُ بِالْفِقْهِ وَ الْعِلْمِ... مَاتَ

سَنَةَ ۲۲۴»، (کشی).

چنانکه می‌بینیم سند شیخ در این حدیث تا به حضرت صادق علیه السلام هم به اصطلاح متقدمان و هم طبق اصطلاح متأخران، صحیح است و اما تا ابن محبوب علاوه بر آنکه شیخ کتاب وی را در دست داشته است، طریق خویش را به سه روایت به وی متصل می‌سازد^۴ که نوعاً جزو بزرگان اصحاب امامیه‌اند.

ترجمه حدیث

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه اقامت داشت که طی آن مدت، حج بجا نیاورد. پس از نزول آیه ﴿وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ پیغمبر به مؤمنان امر کرد که با بلندترین آواز اعلام کنند رسول خدا در این سال حج می‌گزارد.^۵ لذا مردم که در مدینه حاضر بودند و اهل «عوالی»^۶ و بادیه‌نشینان اطلاع یافتند و برای انجام حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. مردم (چون سابقه حج نداشتند و از مناسک آن در اسلام بی‌اطلاع بودند) در این امر تابع محض بوده و می‌نگریستند که چه دستوری می‌رسد تا پیروی کنند، یا پیغمبر خود چه عمل می‌کند تا آنان به تبعیت از وی به‌جا آورند.

رسول خدا چهار روز به آخر ذیقعد^۷ از مدینه خارج شد و چون به «ذوالحجیفه»^۸ رسید و زوال خورشید شد، غسل کرد و به مسجد شجره^۹ رفت و نماز ظهر بجا آورد. آنگاه قصد حج افراد^{۱۰} کرد و از مسجد خارج شده، در بیداء (زمین همواری که بین مدینه و مکه است) - مراد) در یک میلی اول توقف کرد.^{۱۱}

مردم در دو صف، در اطراف وی گرد آمدند^{۱۲} و پیغمبر به عنوان حج مفرد تلبیه گفت^{۱۳} و ۶۶ یا ۶۴ شتر به عنوان هدی^{۱۴} همراه آورد^{۱۵} و در آخر روز چهارم ذی حجه به مکه رسید^{۱۶} و هفت شوط^{۱۷} طواف کرد^{۱۸} و آنگاه دو رکعت نماز پشت مقام ابراهیم^{۱۹} خواند. ۲۰ آنگاه به سوی حجرالأسود^{۲۱} آمده، آن را استلام (لمس) کرد و پیش از آن در نخستین طواف نیز استلام کرده بود. سپس این آیه را خواند:

﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ﴾

«همانا صفا و مروه جزو شعائر الهی است.»

و افزود که من به آنچه خداوند آغاز فرموده (که صفا است) آغار می‌کنم (و از صفا به سوی مروه حرکت کرد).^{۲۲}

مسلمانان گمان می‌کردند که سعی بین صفا و مروه از مخترعات مشرکین مکه است، لذا خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿إِنَّ الصَّفَاَ وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ، فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾^{۲۳}

«سعی صفا و مروه جزو شعائر الهی است، لذا کسی که حج یا عمره بجا می‌آورد باکی نیست که آن دو را سعی کند.»

آنگاه بر فراز صفا برآمد و روی به کعبه به طرف رکن یمانی (که حجرالأسود در آن تعبیه شده و در طرف شرق خانه قرار دارد) نمود و حمد و ثنای الهی بجای آورد^{۲۴} و به دعا پرداخت، چنانکه به مقدار خواندن سوره بقره با تائی، به طول انجامید. آنگاه بر مروه وقوف کرد؛ چنانکه بر صفا وقوف نموده بود. سپس از مروه فرود آمد و به صفا بازگشت و پس از توقفی به سوی مروه شتافت تا از سعی فراغت یافت.

در پایان سعی که بر فراز کوه مروه قرار داشت، رو به سوی مردم نمود و حمد و ثنای الهی بجا آورد. آنگاه گفت: همانا جبرئیل است (و با دست به پشت سر خود اشارت کرد)^{۲۵} که به من دستور می‌دهد: کسانی که هدی همراه نیاورده‌اند باید مُجَلَّ شوند. من نیز اگر در آینده عملی را که گذشت انجام دهم همانند شما عمل خواهم کرد^{۲۶} (یعنی نخست عمل عمره را به عنوان عمره تمتع به جا می‌آورم و محلّ شده و سپس برای حج مجدداً احرام می‌بندم) ولی چون من



هدی همراه آورده‌ام برای چنین کسی روا نیست محلّ شود مگر وقتی که هدی به محلّ قربانگاه (که منا است) برسد.^{۲۷}

در این هنگام مردی از میان قوم (به‌عنوان اعتراض) گفت: ما به‌عنوان حج خارج شده بودیم و حال این‌که از موهای ما آب غسل می‌چکد، پیغمبر به او فرمود همانا تو هیچگاه به این (حج تمتع) ایمان و اعتقاد نخواهی آورد.^{۲۸}

آنگاه سُرَاقَةُ بن مالک بن جُثُوم^{۲۹} کِنَانی عرضه داشت: این رسول خدا، اعمال دین را بمانند کسی که تازه به دنیا آمده، به ما بیاموز و بفرما آیا آنچه را به ما دستور دادی (که حج تمتع بجا آوریم) برای همین سال است یا برای آینده نیز هست؟ حضرت فرمود: آن ابدی است تا روز قیامت. آنگاه انگشتان دستها را مشبک در میان هم نمود و فرمود: تا روز قیامت عمره چنین در حج داخل است.^{۳۰}

هنگامی که پیغمبر در منا بود، علی رضی الله عنه از سفر یمن بازگشت و نزد فاطمه آمد و ملاحظه کرد که فاطمه محلّ شده و بوی خوش استعمال نموده است و لباس مصبوغ (که بر محرم حرام است) به تن کرده است. با تعجب پرسید: این چیست؟ فاطمه گفت: رسول خدا به ما چنین فرمود. علی رضی الله عنه به منظور پرسش از حکم الهی، نزد پیغمبر آمد و عرض کرد: فاطمه را در حالی که محلّ شده و لباس مصبوغ به تن داشت دیدم. پیامبر فرمود: من مردم را به این کار دستور دادم. سپس پرسید: ای علی به چه «مِهْل» شده‌ای (یعنی در موقع تلبیه گفتن چه نیت کرده‌ای)؟ عرض کرد: (قصد من این بود) هرگونه که پیغمبر خدا مهْل شده است مهْل شوم. حضرت فرمود: به احرامت باقی باش؛ زیرا احرام تو مانند احرام من است و تو در هدی (قربانی که با خود آورده‌ام) با من شریکی.^{۳۱}

پیغمبر و اصحابش در مکه در بیابان فرود آمدند و به خانه‌های مردم نزول نفرمود.^{۳۲} چون روز «ترویبه»^{۳۳} هنگام ظهر رسید،^{۳۴} مردم را امر کرد که غسل نموده و به حج مهْل شوند^{۳۵} و همین است قول خدای تعالی که بر پیغمبرش نازل فرمود:

﴿فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ آبَائِكُمْ إِبْرَاهِيمَ﴾

«از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید».^{۳۶}

لذا پیغمبر و اصحابش به قصد حج بیرون شده، به منا رسیدند و پیغمبر نماز ظهر و عصر

و مغرب و عشای آن روز و صبح روز بعد را در آنجا بجا آورد و مردم نیز همراه آن حضرت بودند.

پیش از آن، قریش از مزدلفه^{۳۷} کوچ می‌کردند و مزدلفه را جمع می‌نامیدند، ولی سایر مردم را از افاضه و کوچ کردن از منا منع می‌کردند (و آنان می‌بایست پس از وقوف به عرفات، از آنجا به منا کوچ کنند).

چون پیغمبر روی به راه آورد، قریش امید داشتند که پیغمبر چون آنان (در مشعر وقوف نماید و از آنجا به منا) کوچ کند، ولی خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ﴾

«شما نیز از محلی که مردم کوچ می‌کنند بکوچید و از خداوند طلب مغفرت کنید.»

یعنی از محلی که حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و مردمی که پس از آنها بودند، افاضه می‌کردند، افاضه و کوچ کنید؛ لذا هنگامی که قریش مشاهده کردند خیمه از محل مزدلفه گذشت پیش خود از امیدی که داشتند مأیوس شده و این امر را در دل گرفتند.^{۳۸}

خیمه پیغمبر در «نمره» که میان عرفه و مقابل «اراک» است^{۳۹} بپا گردید و مردم نیز در اطراف آن خیمه زدند. چون زوال شمس شد پیغمبر، در حالی که قریش نیز همراه وی بودند، خارج شد و در این هنگام غسل نموده و تلبیه را ترک کرد و در مسجد متوقف شد و به وعظ و امر و نهی مردم پرداخت.^{۴۰}

آنگاه نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه خواند^{۴۱} و سپس به موقف تشریف برد و در آنجا وقوف کرد.^{۴۲} مردم سعی می‌کردند نزدیک قدمهای ناقه آن حضرت و در جوانب آن وقوف نمایند. حضرت آنان را دور کرد و فرمود: موقف تنها جای قدم شتر من نیست، بلکه اینجا همه موقف است و با دست اشاره به محل وقوف کرد. مردم متفرق شدند. در مزدلفه نیز چنین کرد. آنگاه مردم به دعا ایستادند تا قرص خورشید فرو نشست. سپس پیغمبر کوچ کرد^{۴۳} و دستور داد که مردم به آهستگی کوچ کنند تا به مزدلفه رسید.^{۴۴} آنگاه نماز مغرب و عشاء را به یک اذان و دو اقامه خواند. سپس وقوف کرد تا نماز فجر را به جای آورد^{۴۵} و ضعفای بنی‌هاشم را (برای ایمنی از ازدحام مردم قبل از طلوع خورشید) به منا فرستاد، ولی به آنان دستور داد تا خورشید سرزنده از رمی جمره عقبه خودداری کنند.^{۴۶} و چون روز روشن شد^{۴۷} از



مشعر کوچ فرمود تا به منا رسید^{۴۸} و رمی جمره عقبه^{۴۹} کرد.^{۵۰}
 هدیه‌هایی که رسول خدا با خود آورده بود، شصت و چهار یا شصت و شش شتر بود و
 علیؑ نیز سی و چهار یا سی و شش شتر (از یمن) با خودش آورده بود که مجموعاً صد شتر
 می‌شد.^{۵۱}

از این تعداد رسول خدا ۶۶ شتر و علی ۳۴ شتر را قربانی کردند^{۵۲} و پیغمبر دستور داد که
 از هر شتری تکه‌ای گوشت جدا سازند و در دیگ طبخ نمایند. سپس خود آن حضرت و
 علیؑ از گوشت و آب گوشت آن میل کردند و پوست شتران و جُل و قِلادۀ^{۵۳} آنها را، که
 معمولاً قصاب‌ها برمی‌دارند، به آنها نداد و تصدق کرد.

آنگاه (بعنوان خروج از احرام) سرتراشید.^{۵۴} سپس به مکه رفت و طواف زیارت بجای
 آورد.^{۵۵} آنگاه به منا مراجعت کرد^{۵۶} و در آنجا تا سه روز که آخرین ایام تشریق است اقامت
 نمود، پس جمرات را رمی کرده و از آنجا راهی شد تا به «أَبْطَح» (که قبلاً نیز در آنجا چادر زده
 بود) رسید.^{۵۷}

عایشه (که بواسطهٔ عارضهٔ زنانگی اعمال را بجا نیاورده بود) خطاب به حضرت عرضه
 داشت: سایر همسران شما با انجام مناسک حج و عمره برمی‌گردند و من فقط با حج (بدون
 عمره)؟! پیامبر عبدالرحمن بن ابی‌بکر (برادر عایشه) را فرمود تا با وی به «تَنْعِيم» (که محلی
 در سه یا چهار میلی مکه است و نزدیک‌ترین محلی است که از آنجا احرام می‌بندند) رود و از
 آنجا محرم شود. عایشه (پس از احرام) طواف بجا آورد و سعی بین صفا و مروه نمود و نزد
 پیغمبر (در ابطح) بازگشت.^{۵۸}

پیغمبر همان روز به مدینه مراجعت کرد و به مسجدالحرام داخل نشد و طواف بجا
 نیاورد.

ورود پیامبر به مکه از طرف بالای مکه، یعنی از عقبهٔ مدنی‌ها بود و خروجش از سمت
 پایین که «ذی طوی»^{۵۹} است.^{۶۰}

در این جا مناسب است ترجمهٔ خطبهٔ حضرت رسول را که (ظاهراً) در منا خوانده است و
 در آن نکات مهمی ذکر شده، طبق نقل سیرهٔ ابن هشام بیاوریم. آنگاه متن حدیث حج‌النبی
 کافی و صحیح مسلم را برای محققان نقل کنیم. سپس متن خطبهٔ آن حضرت را در منا (که در
 سیرهٔ ابن هشام و تاریخ طبری یکسان نقل شده و در کتب دیگر به اندک اختلاف یا به اختصار

آمده) برای مزید فایده بیاوریم^{۶۱} و چون طبق نقل یعقوبی قسمتی از خطبه در این دو منبع نیامده، متن تتمه خطبه را که در یعقوبی است بازگو کنیم.

خطبه پیامبر در منا و عرفات

حضرت پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم! به سخنان من گوش دهید، زیرا شاید پس از این سال و در این موقف، شما را نبینم.

ای مردم، همانا خون و مال شما بر شما مردم تا روزی که خدا را ملاقات کنید حرام است، همچنانکه این ماه که شما در آن هستید از ماهها حرام است و مسلماً شما با خدای خود ملاقات می‌کنید و او از کرده‌های شما می‌پرسد و محققاً من به شما رسانیده‌ام.

هر که نزدش امانتی از دیگران است باید به کسی که وی را امین شمرده و (مالش را به وی سپرده است) بپردازد.

همانا هرگونه ربایی ملغی است، منتهی رأس‌المال شما متعلق به شما است که نه ظلم کنید و نه به شما ستم شود. خداوند مقرر داشته که ربا نباشد و همانا همه رباهای عباس بن عبدالمطلب ملغی است.

هر خونی که در جاهلیت ریخته شده ملغی است و اولین خونی را که من ملغی قرار می‌دهم خون فرزند ربیعۀ بن خزّث بن عبدالمطلب (که از خویشان من است) می‌باشد، چه این کودک بین قبیله بنی لئث شیر می‌خورد که قبیله هُدَیْل او را کشتند.^{۶۲} بنابراین، این اولین خونی است که از دماء جاهلیت، به آن (در اجرای این حکم) آغاز می‌کنم.

اما بعد؛ ای مردم، همانا شیطان دیگر از اینکه در دیار شما پرستش شود برای همیشه مأیوس شده، لیکن اگر در غیر از موضوع پرستش نیز از او اطاعت شود راضی است، حتی از آن کارهایی که شما کوچک می‌شمارید؛ بنابراین نسبت به دینتان از وی بپرهیزید.

ای مردم، همانا نسیء موجب زیادی در کفر است که بواسطه آن کافران در گمراهی قرار گرفته‌اند. چه، آنان (ماه حج را) در سالی حلال و در سالی حرام به حساب



می‌آورند تا سال مطابق تعداد ماههایی شود که خدا حرام کرده، و لذا آنچه را خدا حرام قرار داده حلال می‌کنند و آنچه را حلال ساخته حرام می‌شمارند.

همانا زمان با دَوْران خود به هیئتی که خداوند آسمانها و زمین را خلق فرمود درآمده، بنابراین تعداد ماهها نزد خداوند دوازده ماه است که چهار ماه آن حرام است: سه ماه متوالی و یک ماه رجب که بین ماه جمادی‌الآخر و رجب قرار گرفته است.^{۶۳}

اما بعد؛ ای مردم، همانا برای شما نسبت به همسرانتان حقی است و برای آنها نسبت به شما نیز حقی است. اما حق شما بر آنان این است که: نباید آنها سبب شوند کسی را که شما کراهت دارید بر فرش شما پای گذارد،^{۶۴} نیز از حقوق شما است که همسرانتان گرد فاحشه آشکار (زنا) نگردند که اگر چنان کنند خداوند به شما اجازه داده از آنان در بستر دوری کنید و حتی بزیندشان اما نه بشدت، پس اگر ترک کنند، حق خوراک و پوشاک را به‌طور متعارف دارند.

نسبت به زنان وصیت به نیکی را قبول کنید (با آنان رفتاری نیکو داشته باشید) زیرا آنان مانند اسیر شمایند که چیزی را مالک نیستند و همانا شما آنان را چون امانتی از خدا در دست دارید و استفاده و استمتاع از آنها بواسطه حکم خدا بر شما حلال شده است. سخن مرا ببیندیشید؛ زیرا من تبلیغ رسالت کردم.

همانا میان شما چیزی گذاشتم که اگر به آن متمسک شوید هیچگاه گمراه نمی‌گردید و آن چیز آشکار است؛ «کتاب‌الله» و «سنت پیغمبر»ش.

ای مردم، سخن مرا بشنوید و درباره آن ببیندیشید و حتماً بدانید که هر مسلمانی برای مسلمانان چون برادر است و آنان نیز برادر اویند، بنابراین برای هیچ کسی مال برادرش جز آنچه را به طیب نفس ببخشد حلال نیست، پس مبادا بر خود ظلم کنید. خداوند! آیا تبلیغ کردم؟ مردم گفتند: آری. حضرت فرمود: خدایا! شاهد باش.»

ابن هشام سپس از ابن اسحاق نقل می‌کند: کسی که سخن پیغمبر را در عرفات برای مردم بازگو می‌کرد ربیعۀ بن امیّه بود. آنگاه بخشی از خطبۀ آن حضرت در عرفات را ذکر می‌کند که مفاد آن با آنچه نقل کردیم (که ظاهراً خطبۀ آن جناب در منا بوده است و شاید تکراری از مطالب خطبۀ عرفه باشد) همانند است. آنگاه از ابن اسحاق از قول عمرو بن خارجه نقل می‌کند: از پیغمبر در عرفات شنیدم که می‌فرمود:

«ای مردم همانا خداوند حق هر ذی حق را ادا فرموده، بنابراین وصیت برای وارث (به بهره‌ای بیش از سهم الارثش) جایز نیست. فرزند متعلق به فراش (ازدواج مشروع) است و بهره زناکار سنگ است. کسی که خود را فرزند غیر پدرش بخواند یا ولای غیر مولایش را بپذیرد بر او لعنت خدا و ملائکه و مردمان باد و خداوند از او توبه و فدیهای را قبول نفرماید.»

ترجمه قسمتی که در نقل قول یعقوبی است

یعقوبی در تاریخ خودبخشی از خطبه حضرت در منا را آورده که در نقل ابن هشام و طبری (وبه تبع آنان در ابن اثیر و جمهره خطب العرب) نیست و ما برای مزید فایده در اینجا می‌آوریم:

«خداوند چهره بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و نگهداری و حفظ نماید و به دیگران که نشنیده‌اند برساند نورانی کند؛ زیرا زیاد بوده است که شخصی فقه را با این که خود فقیه نیست حفظ نموده و زیادند کسانی که با این که فقیهند فقه را به کسانی که از خود فقیه‌ترند رسانیده‌اند.»

سه چیز است که دل مسلمانان نسبت به آن خیانت و خدعه نمی‌کند: «اخلاص عمل برای خداوند»، «نصیحت به پیشوایان برحق» و «ملازمت بر جماعت مسلمانان»؛ زیرا دعای آنان از همه جانب، ایشان را احاطه کرده است.»

در بخش دیگری نیز چنین آمده:

«مردم در نظر اسلام برابرند؛ زیرا مردم با هم در خلقت مساوی‌اند. چه، همه از آدم و حوا به دنیا آمده‌اند؛ برای عرب بر عجم برتری نیست و به عکس عجم را بر عرب فضیلتی نیست مگر به تقوا.»

... (فردای قیامت) پیش من حسب و نسب عرضه نکنید، بلکه عملتان را بیاورید تا بگویم بهره مردم چنین است و بهره شما چنین. آری مردم، آیا تبلیغ کردم؟ گفتند: آری. گفت: خداوند! شاهد باش.»

سپس فرمود:

«پس از من به کفر و گمراهی برنگردید، چنانکه بعضی مالک الرقاب دیگران شوند.»



همانا من نزد شما چیزی گذاردم که اگر به آن متمسک شوید گمراه نمی گردید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند. آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری. فرمود: خداوندا! شاهد باش. و فرمود همانا شما مسؤولید، باید کسانی که حاضرند به غایبان برسانند».

بخشی از خطبه پیغمبر به نقل جمهرة خطب العرب حضرت بعد از جمله «إِنَّ كُلَّ دَمٍ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعٌ» فرمود:

«افتخارات دوران جاهلیت ملغی است، غیر از کلیدداری خانه کعبه و سقایت حاجیان.

جزای قتل عمد قصاص است و در شبه عمد - که کشته شدن کسی به واسطه عصا یا سنگ است - صد شتر - (دیه) مقرر است و اگر کسی زیادتیر بگیرد از اهل جاهلیت است.»

این قسمت نیز در خطب العرب نقل شده:

«ای مردم، همانا پروردگار شما یکی است و پدرتان نیز یکی؛ همه از آدم اند و آدم از خاک، گرمی ترینتان نزد خداوند متقی ترین شما است. عرب را بر عجم جز به تقوا برتری نیست.»

حدیث حجّ النبی از کافی

«علی بن ابراهیم، عن أبیه؛ ومحمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبي عمير، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أقام بالمدينة عشر سنين لم يحجّ ثم أنزل الله عزّ وجلّ عليه: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ فأمر المؤدّنين أن يؤدّنوا بأعلى أصواتهم بأن رسول الله صلى الله عليه وآله يحجّ في عامه هذا، فعلم به من حضر المدينة وأهل العوالي والأعراب واجتمعوا لحجّ رسول الله صلى الله عليه وآله وإتّما كانوا تابعين ينظرون ما يؤمرون ويتبعونه أو يصنع شيئاً فيصنعونه فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله في أربع بقين من ذي القعدة فلما انتهى إلى ذي الحليفة زالت الشمس فاغتسل ثمّ خرج حتّى أتى المسجد الذي عند الشجرة فصلّى

فيه الظهر وعزم بالحج مفرداً وخرج حتى انتهى إلى البيداء عند الميل الأول فصفت له سماطان فلبى بالحج مفرداً وساق الهدى ستاً وستين أو أربعاً وستين حتى انتهى إلى مكة في سلخ أربع من ذي الحجة فطاف بالبيت سبعة أشواط ثم صلى ركعتين خلف مقام إبراهيم ﷺ ثم عاد إلى الحجر فاستلمه وقد كان استلمه في أول طوافه ثم قال: إن الصفا والمروة من شعائر الله فابدأ بما بدأ الله تعالى به وإن المسلمين كانوا يظنون أن السعي بين الصفا والمروة شيء صنعه المشركون فأنزل الله عز وجل: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ ثم أتى الصفا فصعد عليه واستقبل الركن اليماني فحمد الله وأثنى عليه ودعا مقدار ما يقرأ سورة البقرة مترسلاً ثم انحدر إلى المروة حتى فرغ من سعيه، فلما فرغ من سعيه وهو على المروة أقبل على الناس بوجهه فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: إن هذا جبرئيل - وأوماً بيده إلى خلفه - يأمرني أن أمر من لم يسق هدياً أن يحلّ ولو استقبلت من أمري ما استدبرت لصنعت مثل ما أمرتكم ولكني سقت الهدى ولا ينبغي لسائق الهدى أن يحلّ حتى يبلغ الهدى محله؛ قال: فقال له رجل من القوم: لنخرجن حججاً ورؤوسنا وشعورنا تقطر؟ فقال له رسول الله ﷺ: أما إنك لن تؤمن بهذا أبداً، فقال له سراقبة بن مالك بن جعشم الكناني: يا رسول الله علمنا ديننا كأننا خلقنا اليوم فهذا الذي أمرتنا به لعامنا هذا أم لما يستقبل؟ فقال له رسول الله ﷺ: بل هو للأبد إلى يوم القيامة، ثم شبك أصابعه وقال: دخلت العمرة في الحج إلى يوم القيامة، قال: وقدم عليّ من اليمن عليّ رسول الله ﷺ وهو بمكة فدخل عليّ فاطمة ﷺ وهي قد أحلت فوجد ريحاً طيبة ووجد عليّ ﷺ إلى رسول الله ﷺ مستفتياً، فقال: يا رسول الله إنني رأيت فاطمة قد أحلت وعليها ثياب مصبوغة؟ فقال رسول الله ﷺ: أنا أمرت الناس بذلك فانت يا عليّ بما أهلت؟ قال: يا رسول الله إهلالاً كإهلال النبي، فقال له رسول الله ﷺ: قرّ عليّ إحرامك مثلي وأنت شريكي في هديي، قال: ونزل رسول الله ﷺ بمكة بالبطحاء هو وأصحابه ولم ينزل الدور فلما كان يوم التروية عند زوال الشمس أمر الناس أن يغتسلوا ويهلّوا بالحج وهو قول الله عز وجل الذي أنزل عليّ نبيه ﷺ: ﴿فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ﴾ فخرج النبي وأصحابه مهلين بالحج حتى أتى منى فصلى الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والفجر ثم غدا والناس معه وكانت قريش تفيض من المزدلفة وهي جمع

ويمنعون النَّاسَ أَنْ يَفِيضُوا مِنْهَا، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَرِيشٌ تَرْجُو أَنْ تَكُونَ إِفَاضَتَهُ مِنْ حَيْثُ كَانُوا يَفِيضُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ يعني إبراهيم وإسماعيل وإسحاق في إفاضتهم منها ومن كان بعدهم، فلما رأَت قريش أن قبة رسول الله ﷺ قد مضت كأنه دخل في أنفسهم شيء للذي كانوا يرجون من الإفاضة من مكانهم حتى انتهت إلى نمرة وهي بطن عرنة بحيان الأراك فضربت قبته وضرب النَّاسَ أُخْبِيَّتَهُمْ عِنْدَهَا فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ قَرِيشٌ وَقَدْ اغْتَسَلَ وَقَطَعَ التَّلْبِيَةَ حَتَّى وَقَفَ بِالْمَسْجِدِ فَوَعِظَ النَّاسَ وَأَمَرَهُمْ وَنَهَاهُمْ، ثُمَّ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ بِأَذَانٍ وَإِقَامِينَ، ثُمَّ مَضَى إِلَى الْمَوْقِفِ فَوْقَ بِهِ فَجَعَلَ النَّاسَ يَبْدُرُونَ أَخْفَافَ نَاقَتِهِ يَقْفُونَ إِلَى جَانِبِهَا فَنَحَاها، ففعلوا مثل ذلك، فقال: أَيُّهَا النَّاسُ لَيْسَ مَوْضِعُ أَخْفَافِ نَاقَتِي بِالْمَوْقِفِ وَلَكِنْ هَذَا كَلَّهُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَوْقِفِ - فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَفَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ بِالْمَزْدَلِفَةِ فَوْقَ النَّاسِ حَتَّى وَقَعَ الْقَرِصُ - قَرِصُ الشَّمْسِ - ثُمَّ أَفَاضَ وَأَمَرَ النَّاسَ بِالِدَعَةِ. حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمَزْدَلِفَةِ وَهُوَ الْمَشْعَرُ الْحَرَامُ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ بِأَذَانٍ وَاحِدٍ وَإِقَامَتَيْنِ ثُمَّ أَقَامَ حَتَّى صَلَّى فِيهَا الْفَجْرَ وَعَجَّلَ ضَعْفَاءَ بَنِي هَاشِمٍ بَلِيلَ وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَرْمُوا الْجَمْرَةَ - جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ - حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَلَمَّا أَضَاءَ لَهُ النَّهَارُ أَفَاضَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَنْى فَرَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ وَكَانَ الْهَدْيُ الَّذِي جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَرْبَعَةً وَسِتِّينَ أَوْ سِتَّةَ وَثَلَاثِينَ، فَنَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ وَسِتِّينَ وَنَحَرَ عَلِيٌّ ؑ أَرْبَعَةً وَثَلَاثِينَ بَدَنَةً وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ كُلِّ بَدَنَةٍ مِنْهَا جَذْوَةٌ مِنْ لَحْمٍ، ثُمَّ تَطْرَحَ فِي بَرْمَةٍ، ثُمَّ تَطْبَخَ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ وَحَسَنًا مِنْ مَرْقِهَا وَلَمْ يُعْطِيا الْجَزَارِينَ جُلُودَهَا وَلَا جَلَالِهَا وَلَا قَلَائِدَهَا وَتَصَدَّقَ بِهِ وَحَلَقَ وَزَارَ الْبَيْتَ وَرَجَعَ إِلَى مَنْى وَأَقَامَ بِهَا حَتَّى كَانَ الْيَوْمَ الثَّلَاثَ مِنْ آخِرِ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ، ثُمَّ رَمَى الْجَمَارَ وَنَفَرَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْأَبْطَحِ فَقَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَرْجِعُ نَسَاؤُكَ بِحِجَّةٍ وَعُمْرَةٍ مَعًا وَأَرْجِعُ بِحِجَّةٍ؟ فَأَقَامَ بِالْأَبْطَحِ وَبِعَثَ مَعَهَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ إِلَى التَّنْعِيمِ فَأَهَلَّتْ بِعُمْرَةٍ ثُمَّ جَاءَتْ وَطَافَتْ بِالْبَيْتِ وَصَلَّتْ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ؑ وَسَعَتْ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَارْتَحَلَ مِنْ يَوْمِهِ وَلَمْ يَدْخُلِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَلَمْ يُطْفِ بِالْبَيْتِ وَدَخَلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ عَقَبَةِ الْمَدِينَتَيْنِ وَخَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ مِنْ ذِي طَوًى.

حديث حج النبي از صحيح مسلم:

«عن جعفر بن محمد رضى الله عنه عن أبيه قال: دخلنا على جابر بن عبد الله فسأل عن القوم حتى انتهى إليّ فقلت: أنا محمد بن علي بن الحسين، فاهوى بيده الى رأسى فنزع زرى الأعلى ثم نزع زرى الأسفل ثم وضع كفه بين ثديي وأنا يومئذ غلام شاب فقال: مرحباً بك يا ابن اخي سل عما شئت فسألته وهو أعْمى. وحضر وقت الصلاة فقام في نساجة ملتحقاً بها كلما وضعها على منكبيه رجع طرفاها إليه من صغرها و رداؤه الى جنبه على المشجب فصلّى بنا. فقلت: أخبرني عن حجة رسول الله ﷺ. فقال بيده فعقد تسعاً فقال: ان رسول الله ﷺ مكث تسع سنين لم يحج ثم اذن في الناس في العاشرة ان رسول الله ﷺ حاج. فقدم المدينة بشر كثير كلهم يلتمس أن يأتي برسول الله ﷺ ويعمل مثل عمله. فخرجنا معه حتى أتينا ذا الحليفة. فولدت اسماء بنت عميس محمد بن أبي بكر فارسلت الى رسول الله ﷺ كيف اصنع؟ قال: اغتسلي واستثفري بثوب و احرمي. فصلّى رسول الله في المسجد ثم ركب القصواء حتى اذا استوت به ناقته على البيداء الى مدّ بصرى بين يديه من راكب و ماش و عن يمينه مثل ذلك و عن يساره مثل ذلك و من خلفه مثل ذلك و رسول الله ﷺ بين اظهرنا و عليه ينزل القرآن و هو يعرف تأويله و ما عمل به من شىء عملنا به فأهل بالتوحيد: لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك، و اهل الناس بهذا الذي يهلون. فلم يرد رسول الله ﷺ عليهم شيئاً منه و لزم رسول الله ﷺ تلبيته. قال جابر رضى الله عنه: لسنا ننوي الا الحج، لسنا نعرف العمرة حتى اذا أتينا البيت معه استلم الركن فرمل ثلاثة و مشى أربعاً ثم نفر الى مقام ابراهيم ﷺ فقرأ: ﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾، فجعل المقام بينه و بين البيت و كان يقرأ في الركعتين ﴿قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾ و ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾، ثم رجع الى الركن فاستلمه ثم خرج من الباب الى الصفا فلما دنا من الصفا قرأ: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللهِ﴾، ابدأوا بما بدأ الله به، فبدأ بالصفا فرقى عليه حتى رأى البيت فاستقبل القبلة فوحد الله و كبره و قال: «لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد و هو على كل شىء قدير، لا اله الا الله وحده أنجز وعده و نصر عبده و هزم الأحزاب وحده». ثم دعا بين ذلك، قال مثل هذا ثلاث مرّات ثم نزل الى المروة حتى اذا انصبت قدماه في بطن الوادي سعى حتى اذا

صعدنا مشى حتى أتى المروة فعل عليها كما فعل على الصفا حتى اذا كان آخر طوافه على المروة قال: لو أني استقبلت من أمرى ما استدبرت لم اسق الهدي وجعلتها عمرة، فمن كان منكم ليس معه هدي فليحلّ و ليجعلها عمرة. فقام سراقه بن مالك فقال: يا رسول الله ألعامنا هذا أم لا يبدّ؟ فشبك رسول الله عليه السلام اصابعه واحدة في الأخرى و قال: دخلت العمرة في الحج، مرّتين، لأبل لا يبدّ لا يبدّ. و قدم عليّ من اليمن ببدن النبي ﷺ فوجد فاطمة رضى الله عنها ممّن حلّ و لبست ثياباً صبيغاً و اكتحلت، فانكر ذلك عليها. فقالت: انّ أباي أمرني بهذا. قال: فكان عليّ يقول بالعراق فذهبت الى رسول الله ﷺ محرّشا على فاطمة للذي صنعت مستفتيا لرسول الله ﷺ فيما ذكرت عنه فاخبرته اني انكرت ذلك عليها فقال: صدقت صدقت، ماذا قلت حين فرضت الحج؟ قلت: اللهم آتي اهل بما اهل به رسولك. قال: فانّ معي الهدي فلا تحل. قال: فكان جماعة الهدي الذي قدم به عليّ من اليمن و الذي اتى به النبي ﷺ مائة. قال: فحل الناس كلّهم و قصّروا الاّ النبي ﷺ و من كان معه هدى. فلما كان يوم الترويه توجهوا الى منى فاهلّوا بالحجّ و ركب رسول الله ﷺ فصلّى بها الظهر و العصر و المغرب و العشاء و الفجر ثم مكث قليلاً حتى طلعت الشمس و أمر بقبة من شعر تضرب له بنمرة. فسار رسول الله ﷺ و لا تشك قريش الاّ أنّه واقف عند المشعر الحرام كما كانت قريش تصنع في الجاهلية. فأجاز رسول الله ﷺ حتى أتى عرفة فوجد القبة قد ضربت له بنمرة فنزل بها، حتى اذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له فأتى بطن الوادى فخطب الناس و قال: ان دماءكم و اموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا، ألا كلّ شيء من أمر الجاهلية تحت قدمي موضوع و دماء الجاهلية موضوعة و انّ أوّل دم اضع من دمائنا دم ابن ربيعة بن الحارث كان مسترضعا في بني سعد فقتلته هذيل و ربا الجاهلية موضوعة و أوّل ربا اضع من ربانا ربا العباس بن عبدالمطلب فانّه موضوعة كلّها. فاتقوا الله في النساء فانكم أخذتموهنّ بأمان الله و استحلتتم فروجهنّ بكلمة الله و لكم عليهنّ الاّ يوطئن فرشكم أحداً تكرهونه فان فعلن فاضربوهنّ ضرباً غير مبرّج و لهنّ عليكم رزقهنّ و كسوتهنّ بالمعروف و قد تركت فيكم ما لن تضلّوا بعده ان اعترضتم به؛ كتاب الله. و انتم تسألون عنيّ فما انتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنّك قد بلّغت و اديت و نصحت. فقال باصبه السبابة يرفعها الى السماء و ينكبها الى الناس: اللّهمّ اشهد، ثلاث

مرّات. ثمّ اذن ثمّ أقام فصلّى الظهر ثمّ أقام فصلّى العصر و لم يصلّ بينهما شيئاً. ثمّ ركب رسول الله ﷺ حتى اتى الموقف فجعل بطن ناقته القصواء الى الصخرات و جعل حبل المشاة بين يديه و استقبل القبلة فلم يزل واقفاً حتى غربت الشمس و اردف أسامة خلفه و دفع رسول الله ﷺ و قد شفق للقصواء الزمام حتى انّ رأسها ليصيب مورك رحله و يقول اى يشير بيده اليمنى ايها الناس السكينة السكينة. كلّما أتى جبلاً من الجبال ارخى لها قليلاً حتى تصعد حتى أتى المزلفة فصلّى بها المغرب و العشاء بأذان واحد وإقامتين و لم يسبح بينهما شيئاً ثمّ اضطجع رسول الله ﷺ حتى طلع الفجر و صلّاه حين تبيّن له الصبح بأذان و اقامة ثمّ ركب القصواء حتى اتى المشعر الحرام فاستقبل القبلة فدعا الله و كبره و هلّله و وحّده فلم يزل واقفاً حتى اسفر جداً فدفع قبل ان تطلع الشمس و اردف الفضل بن عباس و كان رجلاً حسن الشعر ابيض و سيما فلما دفع رسول الله ﷺ مرت به ظعن يجري فطفق الفضل ينظر اليهن فوضع النبي ﷺ يده على وجه الفضل فحوّل الفضل وجهه الى الشق الآخر ينظر فحوّل رسول الله ﷺ يده من الشق الآخر على وجه الفضل يصرف وجهه من الشق الآخر ينظر حتى اتى بطن محسر فحرك قليلاً ثمّ سلك الطريق الوسطى التي تخرج على الجمرة الكبرى حتى أتى الجمرة التي عند الشجرة فرماها بسبع حصيات يكبر مع كلّ حصاة منها مثل حصى الحذف، رمى من بطن الوادى، ثمّ انصرف الى المنحر فنحر ثلاثة و ستين بيده ثمّ اعطى علياً فنحر ما غبروا شركه في هديه، ثمّ أمر من كلّ بدنة ببضعة فجعلت في قدر فطبخت فأكلا من لحمها و شربا من مرقها ثمّ ركب رسول الله ﷺ فأفاض الى البيت و صلّى بمكة الظهر، فأتى بنى عبدالمطلب يسقون على زمزم، فقال انزعوا بنى عبدالمطلب فلولاً ان يغلبكم الناس على سقايتكم لنزعت معكم، فناولوه دلوأ فشرب منه. رواه مسلم و ابوداود؛ والله اعلم.

متن خطبه پیغمبر در منا (طبق نقل سیره ابن هشام)

«قال ابن اسحق: ثمّ مضى رسول الله ﷺ على حجّه، فأرى الناس مناسكهم و علمهم سنن حجهم، و خطب الناس خطبته التي بيّن فيها ما بيّن، فحمد الله و أنثى عليه، ثمّ قال: ايها الناس، اسمعوا قولى، فانّى لا أدري لعلّى لا ألكم بعد عامي هذا بهذا الموقف أبداً. ايها الناس، انّ دماءكم و أموالكم عليكم حرام الى أن تلقوا ربّكم كحرمة يومكم

هذا وكحرمة شهركم هذا، و أنكم ستلقون ربكم فيسألكم عن أعمالكم، وقد بلغت. فمن كانت عنده أمانة فليؤدها الى من ائتمنه عليها. و ان كلّ رباً موضوع و لكن لكم رؤوس أموالكم لا تظلمون و لا تظلمون، قضى الله أنّه لا ربا، و ان ربا عبّاس بن عبدالمطلب موضوع كلّه. و ان كلّ دم كان في الجاهلية موضوع، و انّ أوّل دمائكم أضع دم ابن ربيعة بن الحارث بن عبدالمطلب، و كان مسترضعا في بني ليث فقتله هذيل، فهو أوّل ما أبدأ به من دماء الجاهلية. أمّا بعد، أيها الناس، فانّ الشيطان قد يسئ (من) أن يعبد بأرضكم هذه أبداً، و لكنّه إن يطع فيها سوى ذلك فقد رضي به ممّا تحقرون من أعمالكم، فاحذروه على دينكم. أيها الناس، انّ النسيء زيادة في الكفر يضلّ به الذين كفروا يُحلّونه عاماً و يُحرّمونه عاماً ليواطئوا عدّة ما حرّم الله فيحلّوا ما حرّم الله و يحرموا ما أحلّ الله، و انّ الزمان قد استدار كهيّئة يوم خلق الله السموات و الأرض، و انّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً، منها أربعة حرم: ثلاثة متوالية و رجب مضر الذي بين جمادى و شعبان. أمّا بعد أيها الناس، فانّ لكم على نساءكم حقّاً، و لهنّ عليكم حقّاً، لكم عليهنّ أن لا يوطئن فرشكم أحداً تكرهونه، و عليهنّ أن لا يأتين بفاحشة مبينة، فان فعلن الله قد أذن لكم أن تهجروهنّ في المضاجع و تضربوهنّ ضرباً غير مبرّج فان انتهين فلهنّ رزقهنّ و كسوتهنّ بالمعروف، و استوصوا بالنساء خيراً فانّهنّ عندكم عوان لا يملكنّ لأنفسهنّ شيئاً و أنكم انما أخذتموهنّ بأمانة الله و استحلتتم فروجهنّ بكلمات الله. فاعقلوا أيها الناس قولي، فانّي قد بلغت. و قد تركت فيكم ما ان اعتصمتم به فلن تضلّوا أبداً، أمراً بيّناً، كتاب الله و سنّة نبيّه. أيها الناس اسمعوا قولي و أعقلوه. تعلمنّ أن كلّ مسلم أخ المسلم و انّ المسلمين إخوة، فلا يحلّ لامرئٍ من أخيه إلا ما أعطاه عن طيب نفسه منه، فلا تظلمنّ أنفسكم. اللّهم هلّ بلغت؟ فذكر لي أنّ الناس قالوا: اللّهم نعم. فقال رسول الله ﷺ اللّهم اشهد.

قال ابن اسحق: و حدّثني يحيى بن عبّاد بن عبد الله بن الزبير، عن أبيه عبّاد، قال: كان الرجل الذي يصرخ في الناس بقول رسول الله ﷺ و هو بعرفة ربيعة بن أميّة بن خلف، قال يقول له رسول الله ﷺ «قل أيها الناس انّ رسول الله ﷺ يقول: هل تدرون أيّ شهر هذا؟» فيقوله لهم فيقولون الشهر الحرام. فيقول له: «قل لهم انّ الله قد حرّم عليكم دماءكم و أموالكم الى أن تلقوا ربكم كحرمة شهركم هذا». ثمّ يقول: «قل يا أيها الناس

انّ رسول الله ﷺ يقول: هل تدرون أيّ بلد هذا؟ قال: فيصرخ به. قال فيقولون البلد الحرام. قال فيقول: «قل لهم انّ الله قد حرّم عليكم دماءكم و أموالكم الى أن تلقوا ربّكم كحرمة بلدكم هذا». قال ثمّ يقول: «قل يا أيها الناس انّ رسول الله ﷺ يقول: «هل تدرون أيّ يوم هذا؟» قال فيقوله لهم، فيقولون يوم الحجّ الأكبر. قال فيقول: «قل لهم انّ الله قد حرّم عليكم دماءكم و أموالكم الى أن تلقوا ربّكم كحرمة يومكم هذا».

قال ابن اسحق: حدّثني ليث بن أبي سليم، عن شهر بن حوشب الأشعري، عن مرو ابن خارجه، قال: بعثني عتاب بن أسيد الى رسول الله ﷺ في حاجة، و رسول الله ﷺ واقف بعرفة، فبلغته، ثم وقفت تحت ناقه رسول الله ﷺ و انّ لغامها ليقع على رأسي، فسمعتة و هو يقول: «أيها الناس، انّ الله قد أدّى الى كلّ ذي حقّ حقّه، و انه لا تجوز وصية لوارث، و الولد للفراش، و للعاهر الحجر، و من ادّعى الى غير أبيه أو تولى غير مواليه فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين، لا يقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً».

بخشی از خطبة پیغمبر در منا (طبق نقل یعقوبی)

«نصّر الله وجه عبد سمع مقالتي فوعاها و حفظها ثمّ بلغها من لم يسمعها. فربّ حامل فقه غير فقيه و ربّ حامل فقه الى من هو افقه منه. ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله، و النّصيحة لأئمة الحق، و اللزوم لجماعة المؤمنين، فانّ دعوتهم محيطة من ورائهم».^{۶۵}

بخشی از خطبه که توسط ربیعة بن امیه برای مردم بازگو شده است:

«النّاس في الاسلام سواء، الناس طف الصّاع لآدم و حواء، لا فضل لعربيّ على عجميّ و لا لعجميّ على عربيّ الاّ بتقوى الله. ألا هل بلغت؟ قالوا نعم. قال اللهم اشهد.... ثمّ قال ﷺ: لا تأتوني بانسابكم و أتوني بأعمالكم، فأقول للناس هكذا و لكم هكذا ألا هل بلغت؟ قالوا نعم. قال اللهم اشهد....

قال: انّ المسلم اخ المسلم، لا يغشّه و لا يخونه و لا يغتابه و لا يحلّ له دمه و لا شيء من ماله الاّ بطيب نفسه. ألا هل بلغت؟ قالوا نعم. قال اللهم اشهد.... ثمّ قال ﷺ: لا ترجعوا بعدي كفاراً مضلّين يملك بعضكم رقاب بعض. انّي قد خلّفت



فیکم ما ان تمسکتکم به لن تضلّوا: کتاب الله و عترتی اهل بیتی. اَلَا هَلْ بَلَّغْتَ؟ قالوا نعم. قال اللهم اشهد.

ثم قال ﷺ انکم مسئولون، فلیبلّغ الشّاهد منکم الغائب». ۶۶

● پی‌نوشتها:

- ۱- علم‌الحديث، ص ۱۷۶
 - ۲- در اواسط عمرش نابینا شد.
 - ۳- وی از اصحاب حضرت رضای رضی الله عنه بوده و از حدود شصت تن از اصحاب حضرت صادق رضی الله عنه حدیث نقل کرده است.
 - ۴- سند وی تا به ابن محبوب که در فهرست آمده، بدین قرار است:
«عدة من أصحابنا عن أبي جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن الهيثم بن أبي مسروق و معاوية بن حكيم و احمد بن محمد بن عيسى عنه؛ و أخبرنا ابن أبي جيد عن ابن الوليد، عن الصفار، عن أحمد بن محمد و معاوية بن حكيم و الهيثم بن أبي مسروق كلهم عنه؛ و أخبرنا احمد بن محمد بن موسى بن الصلت عن أحمد بن محمد بن سعيد عن عقده عن جعفر بن عبدالله عنه». (فهرست شیخ، ص ۹۷ چاپ اسپرنگر).
 - ۵- در روایت عبدالله بن سنان از آن حضرت است که: پیغمبر، به کسانی که اسلام آورده بودند و دسترسی به آنها نداشت، نامه نوشت که قصد حج دارد تا کسانی که استطاعت دارند در خدمتش به حج مشرف شوند (کافی).
 - ۶- عوالی قریه‌های پشت مدینه است.
 - ۷- در کافی و در تهذیب چهار روز به آخر ذیقعدہ نقل شده، چنانکه نسائی و بیهقی نیز ذکر کرده‌اند. ولی در نقل مسلم پنج روز به آخر ذیقعدہ معین شده. ظاهراً پیغمبر پنج روز به آخر ماه از مدینه خارج شد ولی شب را در ذوالحلیفه ماند و نماز صبح را نیز در آنجا بجا آورد و سپس احرام بست و به سوی مکه حرکت فرمود. در نقل ابن حزم نیز چنین است.
 - ۸- محلی در شش میلی مدینه.
 - ۹- محلی در ذوالحلیفه.
 - ۱۰- حج افراد حجی است که عمره را در نیت حج ضمیمه نکنند.
- در صحیح مسلم نامی از نوع حج پیغمبر نیست. در سنن ابن ماجه و طبقات ابن سعد، نوع حج را «افراد»

نوشته‌اند. ابوالفداء در تاریخ خود (المختصر، ص ۱۵۰) می‌نویسد: «وَالْأَشْهُرُ إِنَّهُ كَانَ قَارِنًا».

شاید توجه این سخن چنین باشد که چون پیغمبر قربانی با خود همراه آورده بود بعضی گمان برده‌اند نیت حج قرآن کرده است.

۱۱ - در صحیح مسلم آمده که پس از ورود به ذوالحلیفه، اسماء بن عمیس همسر ابوبکر، محمد بن ابی‌بکر را به دنیا آورد، لذا از پیغمبر درباره احرامش دستور طلبید. حضرت فرمود که غسل کند و استشفار نماید (یعنی با پارچه‌ای که در محل می‌بندند از سیلان خون جلوگیری کند) و احرام ببندد.

۱۲ - مسلم: همچنین در مقابل و پشت سر وی.

۱۳ - مسلم: جابر گوید ما به حج افراد بدون ضمیمه کردن عمره، تلبیه گفتیم. در روایت عبدالله بن سنان در کافی، کیفیت تلبیه نیز ذکر شده است.

۱۴ - قربانی حج.

۱۵ - مسلم: ذکری از تعداد هدای رسول خدا نمی‌کند.

۱۶ - مسلم: و شترش را در مسجد الحرام خوابانید و داخل مسجد شد.

در روایت عبدالله بن سنان (کافی): از باب بنی شیبه وارد مسجد شد و روی به کعبه نموده، حمد و ثنای الهی بجا آورد.

۱۷ - یک دور طواف خانه را شوط نامند.

۱۸ - مسلم: سه شوط را مرملأ (یعنی هروله کنان) و چهار شوط را ماشیأ (با آرامی).

۱۹ - مقام ابراهیم: نام موضعی است در نزدیکی کعبه که در آنجا سنگی را که حضرت هنگام ساختن کعبه زیر پا می‌گذارد، نصب کرده‌اند.

۲۰ - مسلم: هنگامی که می‌خواست نماز طواف در مقام بجا آورد این آیه را خواند: «وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلًّى» سپس مقام را بین خود و خانه کعبه فاصله قرار داد. در نماز طواف سوره «قل هو الله» و سوره «قل یا ایها الکافرون» قرائت کرد. پس از نماز به زمزم رفت و از آن آشامید و مقداری بر سر مبارکش ریخت.

۲۱ - سنگ سیاهی که در زاویه شرقی کعبه نصب نموده‌اند و مستحب است در هنگام طواف آن را لمس کنند. در کافی (روایت عبدالله بن سنان) است که پیغمبر فرمود: باید آخرین عهد شما با کعبه، استلام حجر باشد.

۲۲ - مسلم: پس از فرود آمدن از صفا و رسیدن به پایین، هروله فرمود تا به سربالایی مروه و بقیه را معمول طی کرد.

۲۳ - بقره: ۱۵۹

۲۴ - مسلم: فرمود:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَهَزَمَ الْأَخْرَابَ وَحْدَهُ.

۲۵- این قسمت در مسلم نیست.

۲۶- در وافى چنین معنی نموده است: اگر جبرئیل پیش از آنکه سوق هدی کنم دستور حج تمتع می داد (همان گونه که بعداً دستور آمد) مانند شما عمره تمتع بجا می آوردم و سوق هدی نمی کردم.

۲۷- در این سفر ابوبکر و عمر و طلحه و زبیر هدی با خود آورده بودند لذا محل نشدند، ولی امهات مؤمنین (زوجات پیغمبر) چون سوق هدی نکرده بودند محل شدند، جز عایشه که بواسطه حیض محل نشد (حجة الوداع ابن حزم).

۲۸- این قسمت در مسلم نیست.

۲۹- به ضم جیم و شین، نام صحابی مشهور است که در فتح مکه اسلام آورد و سال ۲۴ در خلافت عثمان درگذشت (تقریب التهذیب).

۳۰- در مسلم در تتمه سؤال و جواب وی آمده: عرض کرد:

«فِيمَ الْعَمَلِ الْيَوْمَ؟ أَيْمًا جَفَّتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَ جَرَّتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ أَوْ فِيمَا نَسْتَقْبِلُ؟ قَالَ لَا بَلْ فِيمَا جَفَّتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَ جَرَّتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ. قَالَ ففِيمَ الْعَمَلِ؟ قَالَ اَعْمَلُوا فَكُلُّ مُبْتَسِرٍ».

۳۱- پیغمبر به سایر مردم فرمود: پس از محل شدن قربانی کنیم و حتی چند نفر در قربانی شریک شویم.

۳۲- چون معمولاً حاجیان پیش از اسلام به خانه های ساکنین مکه وارد می شدند. مفسران در تفسیر آیه ﴿سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾ گفته اند: مراد خانه های مکه است که ساکنین اصلی و مسافران در آن، از لحاظ اولویت در سکونت مساوی اند.

۳۳- ترویه روز هشتم ذیحجه است که چون معمولاً حاجیان آب آشامیدنی مورد نیاز خود را در عرفات در این روز تهیه می کنند ترویه (که از ماده «ری» به معنای سیراب شدن آمده) نامیده شده است.

۳۴- مسلم: روز آن تعیین نشده است.

۳۵- یعنی احرام بسته، تلبیه (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ...) گویند.

۳۶- این قسمت در صحیح مسلم نیست.

۳۷- نام محلی است بین کوه های پایین عرفات به مکه که کوه مشعر الحرام در وسط آن قرار دارد و حجاج در مسجد آن نماز می خوانند و بعد از طلوع فجر به منا کوچ می کنند (مراصدا لاطلاع) ولی نزد شیعه پس از سر زدن آفتاب کوچ می کنند.

۳۸- این گزارش در مسلم نیست.

۳۹- نمره (بفتح نون و کسر میم) نام ناحیه ای است در عرفات، و اراک در نزدیکی مکه است (مراصدا لاطلاع).

۴۰- در عرفات پیغمبر خطبه خواند که مسلم آن را نقل کرده است.

۴۱- مسلم: و در بین دو نماز دیگری نخواند.

- ۴۲ - مسلم: پیغمبر سواره به موقف آمد و شکم ناقه قَصْوَاء را به سنگهای پایین کوه عرفات (جبل الرحمة) چسباند، در حالی که جمیعت مردم در مقابل او بودند و او روی به قبله داشت.
- ۴۳ - و مهار ناقه قَصْوَاء را می کشید تا آهسته رود (مسلم). هنگام حرکت به طرف مشعر «أسامه» را پشت شتر خود ردیف نمود (مسلم).
- ۴۴ - «مزدلفه» نام بیابان وسیعی است که در دو فرسخی مکه واقع شده و مشعر الحرام که کوه کوچکی است در آن واقع شده است.
- ۴۵ - مسلم: سپس رسول خدا به پهلو خوابید تا طلوع فجر (که حاکی است پیغمبر شب را احیاء نفرمود).
- مسلم: «ثُمَّ رَكِبَ الْقَصْوَاءَ حَتَّى أَتَى مَشْعَرَ الْحَرَامِ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَ دَعَا وَ كَبَّرَهُ وَ هَلَّلَهُ وَ وَحَّدَهُ فَلَمْ يَزَلْ وَاقِفًا حَتَّى أَسْفَرَ».
- ۴۶ - این قسمت در مسلم نیست.
- ۴۷ - مسلم: «فَدَفَعَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ».
- ۴۸ - در محل «بطن مُحَسَّر» شتر را تحریک کرد و به سرعت آن افزود (مسلم).
- ۴۹ - جمره عقبه نزدیکترین جمره به مکه است و در اول پیچ کوه منا به طرف مکه واقع شده و از این رو آن را «جمره عقبه» یعنی گردنه نامیدند.
- ۵۰ - مسلم: با هفت ریگ که در پرتاب هر ریگ تکبیر می گفت. ریگها به اندازه ریگی که پشت ناخن می گذارند و می افکنند (حَصَى الْخَذْف) بود. رمی را بطن وادی انجام داد. (نووی، حصی الخذف را مانند حیه باقلا معنا کرده، ولی در نهایت اللغه حذف را ریگ زدن بین سیابتین تفسیر نموده است).
- ۵۱ - ظاهراً در روایت حلبی از حضرت صادق علیه السلام (به نقل کافی) آمده که صد شتر را خود پیغمبر آورده بود (و ساق مائة) ولی ممکن است به اعتبار الحاق تعدادی از آنها توسط علی باشد.
- ۵۲ - در بعضی روایات اهل سنت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله ۶۳ شتر و علی علیه السلام ۳۷ شتر نحر نمودند و در روایت حلبی (به نقل کافی) نیز همین سان آمده است.
- ۵۳ - قلاند جمع قلاده است و آن علامتی است که به گردن شتر می آویختند تا مشخص شود که قربانی است.
- ۵۴ - و قسمتی از موی سر را به خَلَّاق (سلمانی) داد و قسمتی را بین اصحاب تقسیم کرد.
- ۵۵ - مسلم: بر سر چاه زمزم پیش بنی عبدالمطلب (که مباشر سقایت بودند) رفت و فرمود دلوی برای من بکشید؛ «و لَوْلَا أَنْ يَغْلِبَكُمْ النَّاسُ عَلَى سِقَايَتِكُمْ لَنَزَعْتُ مَعَكُمْ، فَنَاوَلُوهُ دَلْوًا فَشَرِبَ مِنْهُ».
- ۵۶ - از راهی که طریق وسطی است و به جمره کبری می رسد (مسلم). نووی گوید که این غیر از راهی است که پیغمبر در رفتن به عرفات می پیمود. نقل شده که معمولاً پیغمبر از راهی که می رفت بر نمی گشت.
- ۵۷ - این قسمت در مسلم نیست.
- ۵۸ - این گزارش در مسلم نیست.
- ۵۹ - به ضم طاء و الف مقصوره، نام محلی نزدیک به مکه است.



- ۶۰- این گزارش در مسلم نیست.
- ۶۱- خطبه مزبور در این دو مرجع که از اقدام مراجع سیره نبوی است یکسان آمده و ما از ابن هشام نقل کرده ایم.
- ۶۲- این کودک مقابل خیمه راه می رفت که تیری به وی اصابت کرد.
- ۶۳- ظاهراً رجب به ماه دیگری نیز گفته می شده است، لذا برای تعیین ماه حرام، ماه «رجب مضر» فرمود و برای توضیح، محل ماه را در میان دو ماه دیگر بازگو کرد.
- ۶۴- یا آنان اسرار شما را فاش کنند.
- در المنجد آمده: «مِنْ أَمْثَالِ الْمُؤَلَّدِينَ «فَرَشَنَةُ دُخْلَةَ أَمْرِي، أَوْ فَرَشْتُ لَهُ دُخْلَةَ أَمْرِي» يُضْرَبُ فِي الْكُتُفِ عَنِ بَاطِنِ الْأَمْرِ وَ حَقِيقَتِهِ».
- ۶۵- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹۰ چاپ نجف.
- ۶۶- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹۲

